اروپا و اسلام (1)

برنارد لوئیس - ترجمه: حسن شاه بیگ

می توان گفت بین دو عبارت "اروپا" و "اسلام" عدم تقارن بخصوصی وجود دارد، یا اینکه لااقل چنین به نظر می رسد. یکی از آنها اصطلاحی جغرافیایی است و در برگیرنده مفهوم قاره ای می باشد، و همانطوریکه مشخص شده است، تعداد این قاره ها در سطح کره زمین از دو تا هفت متفاوت می باشد. عبارت دوم نوعی دین می باشد. ممکن است کسی با قاطعیت از اروپا و آسیا، اروپا و آفریقا، اسلام و مسیحیت، یا از اسلام و بودائیسم صحبت کند، اما چه رابطه ای میان اروپا و اسلام وجود دارد؟

مفهوم اروپا

اروپا یک مفهوم اروپایی از چیزی است که از آن، به عنوان اولین قاره مسکونی انسانها یاد می گردد. اروپاییان، به اروپا شکل داده، آن را ساختند; اروپا، آمریکا را کشف کرد، نامگذاری کرد و تا حدی آن را بنیان نهاد. چند قرن جلوتر، اروپا، هم آسیا و هم آفریقا را نیز کشف کرده بود، که ساکنان این قاره ها تا عصر برتری جهانی اروپایی در قرن نوزدهم از این اسمها و حتی از این طبقه بندیهایی که اروپاییها برای آنها به ارث گذاشته بودند، اطلاعی نداشتند. حتی در اروپا، تصور اروپا به عنوان یک هویت فرهنگی و سیاسی نسبتا تازه بود - یک تصریح سکولار بعد از قرون وسطی از چیزی که پیش از آن به عنوان مسیحیت شناخته شده بود.

مفهوم اسلام

اسلام اسم مکانی نیست; بلکه یک دین است. "دین" در نظر مسلمانان، کم و بیش به معنی عبارت هم ارز آن در نظر مسیحیان می باشد. لغات مختلفی که برای مشخص کردن آن بکار می رود، محدود می باشند. کلمه "دین" در حال حاضر، در معنای تمام زبانهای مسیحیت اروپائی، چه در شرق و چه در غرب، مشترک بوده و از کلمه لاتین "relgio" مشتق شده است. این عبارت، پیش از دوران مسیحیت، برای نامیدن کیش و مراسم عبادی روم کافر بکار برده می شد و برای اولین بار توسط سنت جروم (3) در ترجمه لاتین از انجیل به دین مسیحیت وارد شد. لغت اسلامی این کلمه "دین" می باشد که ریشه آن به زبان عربی برمی گردد، ولی در زبانهای مختلف کشورهای اسلامی از آن اقتباس به عمل آمده است. لغت هم ریشه آن در دیگر زبانهای سامی، که از آن جمله می توان از زبان عبری و آرامی نام برد، به معنای حقوق، (Law) می باشد.

در نظر مسلمانان، اسلام صرفا سیستمی از اعتقاد و پرستش و یا قسمتی از زندگی جدای از حیطه کاری حاکمان غیر مذهبی نمی باشد. تقریبا می توان گفت [اسلام] کل زندگی آنها را تشکیل می دهد و قوانین آن شامل حقوق مدنی، جزا و حتی هر آنچه که به عنوان حقوق اساسی نامیده می شود، می باشد.

تفاوت اسلام و مسیحیت

به عقیده بعضی لغت "دین" برای یک مسلمان خیلی بیشتر از یک مسیحی دارای مفهوم می باشد، دیگرانی وجود دارند که عقیده دارند حالت عکس آن وجود دارد. هم ارز کلیسا در میان مسلمانان، مسجد، به عنوان بنا و مکانی برای عبادت می باشد. به عنوان یک نهاد، به عنوان یک قدرت، کلیسا به هیچ وجه همتراز با اسلام نمی باشد. اسلام دارای هیچ شورا یا شورای کلیسایی، اسقف اعظم یا سلسله مراتب و حقوق یا دادگاههایی بر اساس قانون کلیسا نمی باشد. در تاریخ اسلام کلاسیک، هیچ برخوردی میان پاپ و امپراتور نمی توانست بوجود آید، سرپرست افتخاری دولت و جامعه اسلامی، هم حاکمیت سیاسی و هم حاکمیت مذهبی - گرچه از لحاظ معنوی چنین نبود - را در خود جمع کرده بود. میان کلیسا و دولت نه می توانست برخوردی وجود داشته باشد و نه همکاری، نه جدایی و نه اجتماعی، ولی از زمان تشکیل نهاد حکومتی اسلام، این دو وظیفه باهم آمیخته شده اند.

این تفاوت بارز میان اسلام و مسیحیت نشات گرفته از موجبات گوناگون - یا همانطوریکه برخی در حال حاضر ابراز نظر می کنند، اسطوره های بنیادین مختلف - این دو دین می باشد. [حضرت] محمد [ص] همانند [حضرت] موسی [ع] نبود که از ورود به سرزمین موعودش معنی داشته باشد; او همچنین نسبت به حضرت مسیح (ع) که [به عقیده مسیحیان] به شهادت رسید، سختی کمتری متحمل شده است، (4) اما پیام دینی و سیاسی او توسط پیروانش، یعنی خلفای بعد خودش، ادامه پیدا کرد. تحت حاکمیت آنها، مسلمانان از پیروزی به پیروزیی رسیدند و در عرض کمتر از یک قرن، قلمرو وسیعی از مرزهای هندوستان و چین تا منطقه بیزانس و آتلانتیک را بوجود آوردند و بر میلیونها نفر از تابعین جدید خود، تعداد کثیری از کسانی که با اشتیاق به طرف این عقیده و تقدیر جدید روی می آوردند، حکومت می کردند. تاریخ مقدس که حتی ممکن است بتوان به آن تاریخ نجات اسلامی گفت، در ارتباط با قرآن و زندگی سنتی پیامبر اسلام و اصحابش می باشد; تاریخ اولیه نیمه مقدس دولت اسلامی که اساس کانون خاطره و خودآگاهی مسلمانان در هر مکانی می باشد، بیانگر داستان پیشرفت تدریجی و بدون وقفه ای می باشد که در آن رهبران دینهای دروغین و مطرود مضمحل گردیدند و راه برای فتح واقعی عقیده مسلمانان و لشکریان مسلمان مهیا شد و عبادت خدا را برای تمامی انسانها آورده و حقوق الهی را بر تمامی جهان الزام می کرد.

در حال حاضر، این سخن کهنه ای است که اسلام را به عنوان برگردانی از "مسیحیت" - نه تنها برگردانی از دینی در دیدگاه تنگ نظرانه غربی بلکه برگردانی از کل تمدنی که تحت حمایت آن دین رشد کرده است - تلقی کنیم. اسلام حتی چیزی بیشتر از این است و در مسیحیت غرب، چیزی همانند آن وجود ندارد و فقط نمونه ای تقریبی و محدود مشابه آن در بیزانس وجود دارد. اسلام یک هویت سیاسی و بیعتی است که فائق بر هر نوع دین دیگری می باشد. همیشه در آرمان و بعضی اوقات در واقعیت، جهان اسلام جامعه ای بوده که توسط یک حاکم یا خلیفه فرمانروایی می شود و حتی بعد از انحطاط قدرت خلیفه مرکزی و ظهور حکومتهای سلطنتی منطقه ای در داخل قلمرو وسیع اسلامی، در مقایسه با زمانهای اخیر، ظهور حکومتهای سلطنتی منطقه ای قومی یا ملی، همانند قدرتهایی که در اروپا حتی در قرون وسطی در حال ظهور بودند، از بوجود آمدن آرمان یک جامعه اسلامی منفرد جلوگیری به عمل آمد.

آرمان یک جامعه اسلامی منفرد که هم بر ملت و هم بر کشور غلبه داشته باشد، همچنانکه در وقایع اخیر نیز به ثبوت رسیده، هنوز هم به صورت قابل توجهی مورد خواست مسلمانان می باشد. بنابراین، هر دو عبارت "اسلام" و "اروپا" بیانگر هویت تمدنی می باشند که خود معرف آن هستند و ممکن است به عنوان برگردان یکدیگر تلقی گردند. بنابراین بحثی از روابط میان آنها و از دیدگاهها و ادراکات دو جانبه آنها لازم است تا به عنوان امری غیر متقارن تلقی نگردند.

دین جهانی

مسیحیت و اسلام، در توالی تاریخی، به عنوان دومین و سومین تلاش در جهت ایجاد یک دین جهانی می باشند. البته تلاش اولی متعلق به بودائیسم می باشد. از قرن ششم قبل از میلاد مسیح، مبلغین بودایی هندی، اعتقاد خود را به جنوب، جنوب شرقی و شرق آسیا، جایی که آنها بزرگترین موفقیتها را بدست آوردند، منتقل کردند. تبلیغات بودایی به سمت آسیای جنوب غربی، تاثیر بسیار کمتری داشت. گرچه احتمالا نفوذ آنها در میان مردمان مختلف، بیشتر از زمان کنونی بوده است، ولی آنها موفق نشدند پیروان تازه زیادی بدست آورند یا اینکه هر نوع فرهنگ بودایی را اشاعه دهند. معلمان و رهبران دینی، در میان دو گروه مردمان قدیمی، یعنی یهودیان و ایرانیان، عقاید جهانی را توسعه بخشیدند که می توانست بعدا عمیقترین تاثیر و اهمیت را داشته باشد، اما هیچکدام از این گروهها، تلاش ماندگاری در جهت تعلیم این عقاید به دیگران و یا جلب آنها به طرف دین خود انجام ندادند. عقیده ای که بیانگر حقیقت واحدی برای تمامی انسانها می باشد واینکه کسانی که مالک آن می باشند، باید دیگران را نیز در آن سهیم کنند، با ظهور مسیحیت شروع شد و با ظهور اسلام نیز دوباره ظاهر گردید. هر دو عقیده در خاور میانه نشات گرفتند و در یک میراث مشترک هنگفتی شراکت دارند - عقاید یهودی در مورد توحید، نبوت، وحی و کتاب مقدس; فلسفه و علم یونانی; حقوق و حکومت رومی; و چنانچه بیشتر به عقب برگردیم، سنتهای ماندگار از تمدنهای قدیمی بیشتری از منطقه. هر دو در این عقیده جدید و تقریبا بی سابقه که در آنها تنها کسانی هستند که تمامی حقیقت خدا را دارا می باشند، مشترک می باشند. آنها همچنین در مورد سرزمین مشترک، آسیای جنوب غربی، آفریقای شمالی، اروپای مدیترانه ای، نیز مشترک بوده و یا بهتر بگوییم بیشتر مشاجره کرده اند.

اسلام و مسیحیت در قرون وسطی

از بسیاری جهات، اسلام قرون وسطایی و مسیحیت قرون وسطایی با زبان مشابهی صحبت می کردند. در بعضی جهات، این قضیه حتی تا حدی در مفهوم لغوی نیز صادق بود. در چندین کشور مدیترانه ای، مسلمانان و مسیحیان نه تنها در زبانهای بومی، بلکه در دانش عربی نیز مشترک بودند. مفاهیم مشترک، دایره لغات مشترک برای فهم آنها، نه تنها مباحثه دو طرفه، بلکه ترجمه متون دینی را نیز ممکن ساخت. روحانیون قرون وسطایی به منظور رد قرآن، آن را به زبان لاتین ترجمه کردند، چرا که تا آن زمان، زبان مسیحی واحدی وجود داشت که عبارات و اصطلاحات لازم را در خود دربرداشت. در مقابل وقتی که گروندگان به اسلام نیز سعی در ترجمه قرآن از عربی به فارسی و ترکی و زبانهای هندی کردند، می بایستی عبارات عربی خود را در آنها بکار می بردند; چرا که آن زبانها و فرهنگهایی که از آنها استفاده می کردند، فاقد مفاهیم یا عبارات مربوطه بودند.

در زمینه صحبت به یک زبان، حداقل در بعد شکلی آن، بکار گیری روشهای بحث و استدلال مشابه و توافق در تصورات یکسان و مشابه از اینکه دین چه چیزی را در بر می گیرد، اسلام و مسیحیت نمی توانستند به صورت معنی داری به توافق برسند. امکان وجود مجادلاتی میان مسیحیان و مسلمانان یا میان هرکدام از آنها و یهودیان، به طریقی وجود داشت، ولی بین روحانیون اسلام یا مسیحیت از یک طرف و نمایندگان ادیان دیگر نقاط آسیا از طرف دیگر غیر ممکن به نظر می رسد. وقتی که مسلمانان و مسیحیان یکدیگر را کافر قلمداد می کردند، هرکدام از آنها می فهمیدند که منظور دیگری از آن چه چیزی می باشد وهر دو آنها کم و بیش منظور مشابهی داشتند. با این کارها، آنها نشان می دادند که در اصول اشتراک داشتند.

مسیحیت و اسلام به صورت متوالی و پشت سرهم ونه مصادف با یکدیگر پدید آمدند و میان آنها شش قرن فاصله افتاده بود. در نظر پیامبران و واعظین و در نظر فقها و حکمای الهی، به طور مسلم تفاوت فاحشی میان یک دین پیشین و بعدی می بایست وجود داشته باشد. این تمایز ممکن است به توضیح ما در مورد دیدگاههای متضاد تندی که گاهی میان مسیحیان و مسلمانان در مقابل یکدیگر و هر کدام از آنها در مقابل یهودیان بوجود می آید، کمک شایانی نماید. در نظر مسیحیان، یهودیت دین پیشینیان و دینی ناکامل و ملغی بود که دین مسیحیت جایگزین آن شده ونقش مثبت آن دین را بر عهده گرفته بود. از این رو،یهودیان دست به ایستادگی در اروپای قرون وسطایی زدند; هرچند که این ایستادگی همیشه محدود می شد، اغلب ناپایدار بود و بعضی وقتها، به حالت تعلیق در می آمد، اما به هر صورتی که بود، یهودیان وجود خود را حفظ کردند. مسلمانان به این شکل عمل نکردند و از طرف آنها غلبه مجدد بر مسیحیت سیسیل، اسپانیا، پرتغال پیگیری شد که این کار، بعضی وقتها، فورا و بعضی وقتها مدتی بعد از اخراج یا تغییر دین اجباری ساکنان مسلمان آنها صورت می گرفت. مسلمانان و مسیحیان هر دو متقاعد شده بودند که دین آنها تنها کل حقیقت خداوندی نمی باشد، بلکه آخرین بیان حقیقت خداوندی است. از این رو، هر چیزی که بعد از آن می آمد، ضرورتا دروغین و مضر بود و نمی توانست جایز شمرده شود. هنگامیکه مسلمانان سرزمینهایی را که در حال حاضر در دست مسیحیان می باشد، از دست دادند، دیگر هیچ مکانی در اروپا برای آنها وجود نداشت. حتی جمهوری ونیز نیز که از طریق تجارت با شرق زندگی می کرد نیز با بزرگترین مشکل در زمینه ارتباط با بازرگانان ترک مواجه بود.

مسیحیت از نظر اسلام

در نظر مسلمانان، مسیحیت، همانند یهودیت، یک دین پیشین بود و با همان درجه سزاوار تساهل بود. در نظر مسلمانان، دین مسیحیت همانند دین یهودیت، دینی "واقعی" و دارای وحی موثقی بوده است، اما دین کاملی نبوده و اسلام جانشین آن شده است. واژه "واقعی" بدین دلیل بکار برده شد که در بعضی موارد، مشکلاتی با دینهای پیشین بوجود می آمد، یعنی پیروان آن را به عنوان کسانی در نظر می گرفتند که وحی موثقی را که زمانی مالک آن بوده اند، تحریف کرده اند. علمای اسلامی در زمینه دکترین های مسیحیت در رابطه با تثلیث، فرزندی و الوهیت حضرت مسیح (ع) اختلاف نظر دارند و در نظر آنها، این مقولات محالات کفر آمیزی بوده و به صراحت، از طرف قرآن مردود شمرده شده اند (سوره مائده آیات 76-75 و سوره توحید آیات 4-1). اما، آنها در جهت تساهل و تسامح دینی در مورد دینهای اولیه که حقوق قرآنی بدان امر کرده است، تمایل داشتند.

در نظر بعضی از مسیحیان قرون وسطی، یهودیان تا وقتی که به تورات پایبند بودند، حتی اگر منکر انجیل نیز بودند، قابل تحمل بودند، اما با پیروی یهودیان از تلمود، (5) آن تساهل برای آنها در نظر گرفته نمی شد، تلمودی که قسمتهای زیادی از آن بعد از ظهور مسیحیت بوجود آمد و بنابراین، در نظر مسیحیان، اشتباهات زیادی در آن وجود داشت. اگر در نظر مسیحیان قرون وسطایی، یهودیت تلمودی تحریف شده بود، اسلام دین منحرفتری بود و به این خاطر که بر خلاف یهودیت تلمودیک، در صدد جذب دیگران به دین خود بود، می بایست محدود و مغلوب گردد. همانطوریکه مسیحیان اسلام را ترسانیده و در صدد مقابله با آن بودند، مسلمانان نیز در صدد مقابله با جنبشهای مذهبی تحریف شده بعد از اسلام همانند بهائیت و احمدیه برآمدند. در نظر مسلمانان، مسیحیت دین منسوخی بود که پیروان آن به صورت غیر معقولانه ای بر حفظ دین خود بجای پذیرش آخرین پیام خدا تاکید می ورزیدند. اگر تسلیم می شدند، قابل تحمل بودند و اگر تسلیم نمی شدند، باید علیه آنها می جنگیدند تا اینکه بر آنها غلبه پیدا کرده یا اینکه درستی اعتقاد مسلمانان را بپذیرند و یا تسلیم حاکمیت دولت اسلامی شوند. در نظر مسیحیان، اسلام یک بدعت بود، دکترین دروغینی که توسط شخصی بنا نهاده شد که در نظر اروپاییان به عنوان یک بدعت گذار و بعد از آن، در عصر روشنفکری، به عنوان یک مدعی گرفتن الهامات تعریف می شد.

روابط اسلام و مسیحیت

گرچه مسیحیت و اسلام برای بدست گرفتن دین جهانی، رقیب یکدیگر بوده و دارای اشتراکات زیادی در سنتها و اعتقادات خود بودند، ولی بسیاری از اهداف و آرزوهای آنها در این جهت بود که [دین] دیگر را به عنوان جایگزین مورد شناسایی قرار ندهند. اروپاییان در قسمتهای مختلف این قاره، با اکراه عجیبی، حاضر به نامیدن مسلمانان با هر اسمی که دلالت دینی داشته باشد، می شدند و ترجیح می دادند که از آنها با اصطلاحات نژادی یاد کنند. هدف آنها کاهش اهمیت این دین و تنزل آن به مقوله ای داخلی یا حتی قبیله ای بود. در زمانها و مکانهای مختلف اروپاییان با توجه به مسلمانانی که با آنها روبرو می شدند، آنان را با القابی از قبیل اعراب، زنگی ها، ترکها، یا تاتارها، نام می نهادند. "ترک" حتی به عنوان واژه مترادفی برای مسلمانان تبدیل شده بود و گرویدن به اسلام در هر جایی که به وقوع می پیوست، با اصطلاح "ترک شدن" مترادف بود. نویسندگان مسلمان قرون وسطایی، در واقع با همان اکراهی که مسیحیان نسبت به مسلمانان روا می داشتند، رقبا و دشمنان مسیحی خود را با توجه به اینکه چه وقتی و در کجا با آنها روبرو شده اند، با عناوین رومی ها، اسلاوها، یا فرانکها نام می نهادند. وقتی عناوین دینی بکار برده می شد، یا در کل منفی بود - مثل کافر و بی دین - یا اینکه نادرست و خوار کننده بود. مثالهای موازی آن، رویه عمومی مسیحیان در نامیدن مسلمانان با عنوان محمدیها، و رویه عمومی مسلمانان در نامیدن مسیحیان با عنوان نصرانی ها می باشد. به هر حال، عمومیترین عبارت مذهبی که هرکدام از آنها برای دیگری بکار می برد، "کافر" بود و در تبادل این توهینات به یکدیگر بود که آنها به کاملترین و جامعترین درک متقابل رسیدند. این ادراکات و دیدگاهها، تعیین کننده اولین مواجهات بین آن دو بودند. البته آنها از طریق واقعیتهای بعدی که در روابط دو جانبه داشتند، در بعضی جهات مؤید یکدیگر و در جهات دیگری معتدل شده بودند.

دلایل متعددی وجود دارند مبنی بر اینکه چرا اسلام فاتح و اروپا از پا درآمده بود. تقریبا اسلام در اوایل کار خود، یک امپراتوری و تمدن جهانی بود که به سه قاره گسترش می یافت، توسط نژادهای گوناگونی آباد شده و در داخل خود، تمدنهای قدیمی مصر و هلال خصیب (6) را در بر داشت و خیلی سریع ایران و هند شمالی را نیز به خود ضمیمه کرد. مسلمانان، فلسفه و علوم یونانی را که اروپاییان برای چندین قرن در پی کشف آن برنیامده بودند، ذکاوت و سیاستمداری ایران و حتی میراث مسیحیت اروپایی و بیزانس را به ارث بردند. هنگامی که اروپا میان اسلام در جنوب، استپ در شرق، اقیانوس در غرب، مناطق یخزده در شمال محاصره شده بود، جهان اسلام در تماس با یکدیگر بودند و بعضی اوقات، در حالت صلح آمیزی با تمدنهای غنی و قدیمی هند و چین در حال رقابت بودند. از طرفی، عدد نویسی اعشاری و از طرف دیگر، کاغذ، با تاثیر بسیار زیاد خود، هم در علوم فرهنگ آنها و هم در حکومت و تجارت وارد گردید. جهان اسلام متضمن یک فرهنگ غنی و گوناگون، سرزمینها و منابع وسیع، اقتصاد پیچیده و در حال ترقی و همچنین دارای یک جامعه شهری پیچیده وبر اساس اطاعت از قانون بود، به طوری که وقتی مسافران اروپایی از شهر استانبول دیدن می کردند، می دیدند که نجیب زادگان و حتی سربازان بدون شمشیر در خیابانها قدم می زدند. جهان اسلام به عنوان یک جامعه و برای مدت مدیدی به عنوان یک دولت تلقی می شد که در عقیده و تبعیت مشترک بودند و از طریق شبکه ای از راههای زمینی و هوایی که به منظور تجارت و زیارت بوجود آمده بودند، به همدیگر متصل می شدند.

زبان و فرهنگ نیز از دیگر عوامل اتحاد جهان اسلام به شمار می آمدند. در زمینه زبان عربی، جهان اسلام دارای ارتباطات بی نظیری در دوران مسیحیت پیش از عصر نو بود. [زبان عربی] زبان حکومتی و بازرگانی، علم و فلسفه، دین و حقوق، همراه ادبیات غنی از لحاظ رسایی و تنوع بود. زبان یونانی سخت و مشکل، لاتین کم ارزش و زبانهای بومی بدوی اروپا در اوایل قرون وسطی حتی به صورت خیلی جزئی نیز با آن قابل مقایسه نبودند.

از تمدنهایی که در همسایگی اسلام قرار داشتند، مسیحیت اصولا در عقیده، درک از خود و هدف، به تنهایی حالت جهانی داشت. این دین همانند دینهای هند و چین منطقه ای نبود و هدفش جذب تمامی انسانها بود. در حقیقت، مسیحیت قبل از گسترش خود، متقارن با اروپا بود، البته استثنائاتی نیز وجود داشت، ولی از اهمیت چندانی برخوردار نبود. جمعیتهای مسیحی تحت حکومت مسلمانان، هیچ گونه حاکمیتی نداشتند و در هر موردی، متعلق به کلیساها و فرهنگهای مختلفی بودند. پادشاهی اتیوپی، دولت مسیحی خارج از اروپا، در دوردست قرار داشت و کمتر شناخته شده بود. مسیحیت به عنوان یک تمدن، آنچنان اروپایی بود که کنفوسیوس در چین. مسیحیت، دین منطقه ای نه چندان بزرگ بود. مردم آن از یک نژاد بودند و متعلق به تعداد محدودی از گروههای قومی دارای وابستگی متقابل به یکدیگر با یک فرهنگ مشترک قوی بودند. به عبارت دیگر، بیشتر شبیه دین هندویی بود، ولی کوچکتر و فقیرتر.

در واقع، مسیحیت در مقایسه با اسلام، فقیر، کوچک، عقب افتاده و یک رنگ و متجانس بود. با شروع جنگهای جدایی طلبی پادشاهیهای کوچک، کلیساهای مسیحیت نیز به جدایی و بدعت روی آوردند و با دعواهای همیشگی میان کلیساهای روم و شرق، میان دو امپراتوری و حتی برای مدتی میان دو پاپ مشاجره ای در گرفت. با پیشروی مسلمانان و فتح مسیحیت در شرق و جنوب مدیترانه، مسیحیت حتی بیش از پیش محلی و بومی و محدود به یک شبه جزیره کوچک در قسمت غربی آسیا گردید و از اروپا نیز در همین محدوده یاد می شد. برای مدت زمان مدیدی، به نظر می رسید که هیچ چیزی نمی توانست از غلبه اسلام و گسترش عقیده اسلامی و قدرت مسلمانان دراروپا ممانعت بعمل آورد.

با توجه به سنت مسلمانان، حضرت محمد (ص) در طی حیات خویش، نامه هایی را به "تمام پادشاهان کافر" - خسرو پرویز در ایران، سزار در بیزانس، نگوس در اتیوپی - فرستاد و آنها را به دین جدید و تسلیم به قواعد و حقوق آن فراخواند. مدارک موجود، بیانگر متن چنین نامه هایی است. صحت این مدارک توسط محققین جزئی نگر عصر حاضر که شامل اکثریت محققین مسلمان می شود، پذیرفته نشده است و در واقع، تردید بسیاری در مورد تاریخ ظهور و گسترش اولیه این عقیده جدید وجود دارد. به غیر از چند استثنا، اطلاعات ما بطور گسترده ای از منابع مسلمانان عرب بدست آمده است که به صورت شفاهی، برای نسلهایی که کار نوشتن آنها را انجام داده اند، منتقل گردیده است و بنابراین باید بپذیریم که دولت اسلامی نخستین، از طریق جنگهای بسیار گروهی، فرقه ای، قومی و قبیله ای، تحت تاثیر قرار گرفته و یا تحریف شده است. محققین جزئی نگر عصر حاضر، با به زیر سؤال بردن دقت و درستی قسمت بسیار زیادی از منابع موجود، بیشتر بر ابهام قضیه افزوده اند تا اینکه به روشن شدن مطالب کمکی کرده باشند. در واقع، چیزی را که به یقین می توان گفت، این است که بعد از نیم قرن از فوت پیامبر اسلام (ص)، اسلام یک دین جهانی جدید شده بود که ادعای جانشینی دین مسیحیت و تمامی عقاید دیگر را برای تمامی اقوام بشر در نظر داشت و اینکه جامعه و دولت اسلامی که توسط پیامبر اسلام (ص) در مدینه پایه ریزی شد، به امپراتوری جدید و وسیعی تبدیل شده بود که - همان طوری که به نظر می رسید، در آن زمان با موفقیتهای فوری که بدست می آوردند - به سمت تصاحب جهان، در حال پیشروی بود ...

ادامه دارد

منبع:

Bernard Lewis, Islam and the West, New York: OxfordUniversity Press, 1993.

پی نوشتها:

1. شرق شناس، استاد دانشگاه پرینستون و استاد مطالعات خاور نزدیک دانشگاه کلولند

2. کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی

3. Saint Jerome

4. این عقیده نویسنده با محتوای تاریخ تطابق نداشته و نشانگر عدم اطلاع وی از زندگانی بسیار سخت و مبارزات پیامبر گرامی اسلام است. (مترجم)

5. Talmud ،مجموع قوانین شرعی و عرفی یهود

6. Fertile Crescent